

قیام امام حسین علیه السلام از نگاه دیگران

<?xml encoding="UTF-8">

بررسی قیام امام حسین (ع) تنها مورد توجه شیعیان قرار نگرفته، بلکه غیر شیعیان و حتی غیرمسلمانان نیز، انگیزه ها و پیامدهای این قیام را کاویده اند. یکی از نویسندگان مسلمان غیرشیعه که بدون تعصب و با تعمق زیاد به بررسی قیام امام حسین (ع) پرداخته، «استاد ابوعلم» مصری؛ رئیس هیأت مدیره مسجد نفیسه در قاهره و معاون اول وزارت دادگستری مصر در سال های پیشین است. کتاب معروف استاد ابوعلم به نام «اهل بیت» که شامل شرح حال رسول خدا (ص)، حضرت زهرا (س)، امام علی (ع)، امام حسن (ع)، امام حسین (ع) و سیده نفیسه است، در سال 139 هـ. ق منتشر شده و دو سال بعد به علت نایاب شدن نسخه های آن در چندین جلد به چاپ رسید.

این مقاله، بررسی ای است که وی بعد از شرح حال امام حسین (ع) نگاشته و در آن انگیزه های قیام حسینی را مورد توجه قرار داده و به مقایسه رفتار امام حسن (ع) و امام حسین (ع) پرداخته و علت تفاوت این دو رفتار را تبیین کرده است. نویسنده، آراء مثبت و منفی علمای اسلام و مستشرقان در مورد قیام امام حسین (ع) به اختصار نقل و سپس مورد نقادی قرار داده است.

گاه از دلیل قیام حسین (رضی الله عنه) با اهل و عیال و کوچ اینان به کوفه به رغم آن که در دست دشمنان بود و امام می دانست کوفیان با پدر و برادرش چه کردند، می پرسند؛ افزون بر این که تمامی خیرخواهان ناصح به او توصیه می کردند بر ضد یزید قیام نکند و وی را از کشته شدن برحذر می داشتند، از جمله ابن عباس و ابن عمر و بسیاری دیگر از کسانی که میانه راه به امام برخوردند.

سؤال های دیگر این که چرا وقتی وی از کشته شدن مسلم بن عقیل خبردار شد، برنگشت؟ چرا حاضر شد با گروه اندکی به جنگ با لشکر عظیمی برود که از پشتیبانی و کمک بسیار برخوردار بود؟ چرا با دست خود، خویش را به هلاکت افکند؟ و پرسش آخر : چگونه می توان اقدام او را با آنچه برادرش، حسن (ع) انجام داد و خلافت را به معاویه واگذار کرد، سنجید و در یک راستا دانست؟

تاریخ نگاران به این پرسش ها این گونه پاسخ داده اند : هنگامی که امام حسین به کوفیان و بزرگان آن دیار، نامه نوشت، در پی دستیابی به حق خویش بود و کوفیان، داوطلبانه با وی عهد و پیمان بسته بودند که از ایشان پیروی کنند. و بر این مطلب اصرار داشتند و نشانه های پیروزی و ظفرمندی قیام، دیده می شد. بیشتر اهالی کوفه با مسلم بن عقیل پیمان بسته، بیعت خود را اعلام کرده بودند. حتی برای مسلم فرصت آن پیش آمد که ابن زیاد را در خانه هانی بن عروه ترور کند، اما نکرد، زیرا معتقد بود اسلام ترور را روا نمی شمرد. نیز دیدیم وقتی ابن زیاد، هانی را زندانی کرد، مسلم بن عقیل با یارانش کاخ ابن زیاد را محاصره کرده، نزدیک بود بر وی چیره شوند، اما از بد روزگار، کار برعکس شد.

اما وضعیت امام حسن گونه دیگری است. ایشان به پیمان شکنی یارانش پی برد و دانست به معاویه نوشته اند : حاضرند وی را بشکند یا به دست معاویه بسپارند، و از آن رو که برای وی ، یاران اندکی مانده بود، تن به صلح داد

تا جان خویش و اهل و عیال و پیروانش به سلامت مانند. معاویه نیز پذیرفت پس از خودش، خلافت از آن امام حسن باشد و در آن زمان، معاویه به یزید نمی اندیشید.

موضع امام حسین هنگامی که حق خواهی می کرد، طبیعی و قاطع بود و گمان قوی داشت آنان که نامه نوشته و با ایشان پیمان بسته اند، او را یاری خواهند داد. امام حق طلبان را قدرتمند و یاران باطل را ضعیف می دید.

چرا امام حسین جنگید اما امام حسن صلح کرد؟

وضع امام حسین در برابر یزید، مانند امام حسن در مقابل معاویه نبود، زیرا معاویه با تربیت جاهلی قریش بار آمده بود که پر از سخت کوشی بود، چون اینان قومی بودند که در بیابان های خشک و بی آب و علف می زیستند و چاره ای جز جان سختی نداشتند، گرچه از تجارت سود بسیاری می بردند.

معاویه در بزرگسالی، اسلام آورد و پیامبر را دید و کاتب وی بود و از همنشینی با ایشان و مسلمانان نیکوکار تأثیر گرفت، چنان که کارگزار عمر بود و از وی، کردار و رفتارش را آموخت. این عوامل در سیرت وی اثر داشت، گرچه آن زمان که مردمانی گرد وی جمع شدند، لغزش ها و سرپیچی هایش از سنت والای مسلمانان زیاد شد.

اما فرزندش یزید، تربیتی دیگر داشت. وی در قصر شام، زاده شد که نعمت و بردگان بسیار داشت. یزید، بدویت و جاهلیت قبیله کلب را از مادرش به ارث برد و هوش و زیرکی قریش را از پدر آموخت، چنان که از این قبیله، حيله و فریب بسیار، مال دوستی، سلطه طلبی و چیرگی و لذت طلبی مفرط را در وقتی که اسباب آن فراهم بود، فرا گرفت و جوانی قریشی شد که پایداری و سرسختی را نمی شناخت و برای گذران زندگی، مجبور به کسب و کار نبود و در طول حیاتش، مرارت و مشقتی نچشید و هیچ تلاشی جز در راه خوشگذرانی و عیاشی نداشت.

یزید وقتی حاکم مسلمانان شد، رفتاری بسیار متفاوت با پدر داشت، چنان که کردارش با سنت و سیره پیامبر (ص) و خلفای راشدین به شدت فرق داشت. یاران و اعوان معاویه و یزید نیز تفاوت بسیاری با هم داشتند.

اطرافیان معاویه سیاستمدار و طرف مشورت بودند، اما یاران یزید، جلادها و سگهای شکاری بودند که در پی شکارهای بزرگ می دویدند. سرشت اینان به گونه مردمانی مسخ شده و پریشان بود، که سینه ای پر از حقد و کینه از آدم ها داشتند، بخصوص از کسانی که برعکس اینان، نیکوکار و درستکار بودند. از این رو، یاران یزید کینه خود را سر دشمنان خالی می کردند، حتی اگر برایشان فایده و سودی نداشت، اما اگر از این راه به بخشش و پاداشی می رسیدند، دیگر کینه و شرارتشان حد و مرزی نداشت. شریرترین یاران یزید، شمر بن ذی الجوشن، مسلم بن عقبه، عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد بود.

شمر بن ذی الجوشن، پسر پستی مبتلا و زشت رو و کریه المنظر بود و پیرو مذهب خوارج شد تا بدان جنگ و مبارزه برضد علی و فرزندان او را توجیه کند، اما قصد محاربه با معاویه و فرزندش را نداشت. شمر، کسی بود که دین را بهانه و ابزاری برای کینه ورزی قرار می داد، و حاضر بود که به خاطر مال و ثروت، دین یا کینه اش را به فراموش سپرد. (1) یزید پیش از جانشینی پدر، به شدت لذت طلب بود و آشکارا بدین امر مبادرت می ورزید، به گونه ای که عیاشی های او، ورد زبان مردمان شده بود. کار آن قدر بالا گرفت که «یزید» به وی توصیه کرد اعتدال ورزیده، جانب احتیاط را در پیش گیرد.

او وقتی پس از پدر، به حکومت رسید، سیاست و بی بند و باری را کمافی السابق مسابقات دنبال کرد و این تفاوت پدر و پسر بود.

می توانیم بگوییم که امام حسین نمی خواست با یزید بیعت کند حتی اگر منجر به کشته شدن او شود، امکان نداشت چنان که امام حسن با معاویه پیمان بست، امام حسین با یزید بیعت کند، زیرا اوضاع فرق کرده و یزید همچون پدر نبود. اگر امام حسین با یزید بیعت می کرد، وضع حال وی پوشیده می ماند و مردم معتقد می شدند یزید امام برحق است، در نتیجه می توانست دین را تحریف کند از این رو امام، جان و اهل عیالش را در راه دین جانش نثار کرد. با شهادت امام بود که پایه های دولت اموی سست و نا استوار گشت.

به رغم آن که نامه های رسیده برای امام که به بیعت با ایشان می خواند، بسیار بود، اما احتیاط کرد و عموزاده اش، مسلم بن عقیل را فرستاد تا از دل و دین عراقیان مطمئن شود. معلوم شد بیعت کوفیان با امام، درست و راست است. از این رو، امام به کوفه کوچید، زیرا عموزاده اش که امین و مورد وثوقش بود، براین مطلب گواهی داده، به امام نوشته بود :

«مردمان دورو برش را گرفته و با وی اند.» اما پیش از رسیدن به عراق، وقتی امام دانست مسلم را کشته و از اطراف وی پراکنده شده و شکستش داده اند، احتیاط را درپیش گرفت. شاید به فکر بازگشت افتاد، گرچه من این احتمال را باور ندارم، زیرا امام در پی کاری ثمربخش و نتیجه دار بود. وقتی امام، روبه سوی کوفه نهاد، در پی دنیا و جاه یا تلاش برای دستیابی به خلافت به هدف خلافت نبود، بلکه می خواست احکام خدا را اجرا کند، اما به گونه ای که همگان بی هیچ تردید و شک، هدف امام را بدانند. از این رو، امام به ندای ایمان و باور دین خود لبیک می گفت.

امام حسین کسی نبود که به حکم ابن زیاد عمل کند و تن به ذلت دهد این از ساحت امام به دور است- ابن زیاد به سبب نفس شرورش، پروا نداشت امام را با یارانش به شهادت برساند. امام بین این دو (ذلت و شهادت) مرگ با عزت را برگزید.

در اینجا، مطلب مهمی است که تاریخ نگاران در آن اختلاف نظر دارند، گفته شد امام به عمر بن سعد سه راه حل پیشنهاد داد :

1- راه را برای امام بازگذارد تا به حجاز (همان جایی که آمده بود) برگردد.

2- به سوی یکی از مرزهای کشور اسلامی برود و مانند سربازی سگرنشین در برابر دشمن، به مرزداري بپردازد و مانند دیگر مرزداران مزد و مواجب بگیرد و انجام وظیفه کند.

3- امام را به شام نزد یزید برند و او را به دست یزید بسپارند.

گفته اند : عمر بن سعد راه حل ها را پذیرفته، آنچه را امام پیشنهاد داده بود، برای ابن زیاد نوشت، اما وی نپذیرفت و گفت : حسین چاره ای ندارد جز آن که به حکم ابن زیاد تن دهد!

همچنین گفته اند : امام بر ضد یزید شورید و بیعت وی را رد کرد و به طرف کوفه رفت. می خواست مردم آن دیار را از پیروی یزید بازدارد و میان مردمان تفرقه افکند و مانند زمان پدرش بین مسلمانان جنگ به پا کند. بنابراین، یزید و حاکم وی در عراق، شر و فتنه را آغاز و به پانکردند، بلکه از حکومت خود دفاع کرده، وحدت امت اسلامی را حفظ کردند! این ادعا در صورتی راست و درست است که بگوییم حسین، مصمم بر جنگ بود و حاضر به سازش و مذاکره نبود و سر از نبرد بر نمی تافت، اما امام حسین همانطور که اشاره شد سه راه حل پیشنهاد کرد که هر یک راه درست و خوبی بود و به سلامت می انجامید. اگر می گذاشتند به حجاز و مکه برگردد، امام به آنجا بازمی گشت و دوست نداشت در آنجا خونریزی شود، چرا که بلد حرام بود و جنگ در آن شهر روا نبود؛ فقط یک بار در

آنجا جنگ روا شمرده شد، آن هم یک ساعت و در زمان رسول خدا (ص) به هنگام فتح مکه. اگر مانع نمی شدند تا او به یزید برسد ممکن بود به گونه ای یزید از او درگذرد، تا با حجتی که دیگر جای بحث و جدل باقی نماند، او را به تسلیم و پذیرش بیعت وادارد.

اگر می گذاشتند به طرف یکی از مرزهای کشور اسلامی برود، مردی عادی مانند دیگران می شد که با دشمن می جنگد و شریک در فتح است، در نتیجه نه به احدی آسیب می رساند و نه کسی وی را اذیت می کرد.

البته «عقاد» تردید دارد حسین به ابن زیاد، پیشنهاد پذیرش یکی از سه راه حل را داده باشد. وی معتقد است این گزارش از طرف ابن سعد، به حسین بسته شد و افتراپی بیش نبود، تا اولاً بهانه عمر برای ننگیدن با امام باشد، ثانیاً به شیعیان بگوید حسین قصد داشت بیعت کند.

قیامی خونین برای بیدار کردن وجدان های خفته و بیمار

دکتر احمد صبحی در کتابش (نظریه الامامه) معتقد است :

«مانعی نیست بگوییم حسین این پیشنهاد را داده است نه بدین معنا که نمی خواست یا می خواست با یزید بیعت کند، بلکه چون گمان داشت دشمنانش عزم بر کشتن او را دارند تا از این راه پیش امیر عزیز شده، نزد یزید ارج و قرب یابند و می دانست، اینان نمی گذارند امام زنده از دستشان دررود. از این رو، خواست حجت را بر آنها تمام کند با این که قبل از آن هم همه راه های ترک کشتار را پیشنهاد کرده بود. امام بار دیگر نیز حجت را بر آنان تمام کرد، آنگاه که دشمنان با آغاز جنگ، سه روز امام و خاندان و یارانش را از آب محروم کردند، سپس به وحشی گری در قتل و کشتار پرداختند و حتی به کودکان رحم نکردند و حرمت اهل بیت را پاس نداشتند، امام بار دیگر به اتمام حجت پرداخت و اینان را از جنگ در ماه حرام برحذر داشت، اما دشمنان به مخالفت سرسختانه با دین برخاستند و هتک حرمت کردند، به رغم آن که می بایست انجام این کار بسیار بر آنان سخت باشد و آن را بزرگترین گناه بدانند و به احدی از اهل بیت پیامبر آسیبی نرسانند.» اما ابن اثیر در «الکامل» نمی پذیرد که امام راه حل های پیش گفته را بر عمر بن سعد عرضه کرده باشد. وی می گوید :

«عقبه بن سمعان نقل کرده : از مدینه تا مکه و از مکه تا عراق همراه حسین بودم و تا زمان کشته شدنش، از وی جدا نشدم. تمامی صحبت هایش با مردم را تا روز شهادتش شنیدم. به خدا سوگند به رغم آن چه میان مردم شایع بود، حاضر نشد دست در دست یزید بنهد یا او را به مرز و گوشه ای از کشور اسلامی گسیل دارند.»

امام بر قیام پامی فشرده و خود را آماده کشته شدن کرده بود و به دلایل زیر می دانست یا گمان می برد در این سفر کشته خواهد شد :

1. چه پیش از خروج از مکه و چه پس از آن، هرکه به او توصیه و سفارش می کرد قیام نکند از شهر خارج نشود، نمی پذیرفت. پیشتر دیدیم، کسانی به او توصیه کردند پا از سرزمین حجاز بیرون نگذارد، از جمله : عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر، ابن زبیر و محمد بن حنفیه. نیز پس از آن که از مکه بیرون رفت، در میانه راه برخی به امام گفتند برگردد، از جمله : عبدالله بن مطیع، اباهره ازدی (که در ثعلبیه امام را دید)، عبدالله بن سلیم، مذری بن مشمعل و فرزوق که پس از بازگشت از حج، در منطقه «زباله» امام را زیارت کرد.
2. وقتی تصمیم گرفت روبه سوی عراق نهد، چنین خطبه خواند : «مرگ در کمین آدمی زاد است و...» که بیشترین قسمت های این خطبه، اشاره به آگاهی امام از کشته شدن دارد.
3. عبدالرحمان بن حارث بن هشام در مکه، امام را از رفتن بازداشت و چنین دلیل آورد :

«به شهري مي روي که کارگزاران و اميران يزید در آنجا هستند و بيت المال را دردست دارند، و مردم هم بنده و برده مال و درهم اند. از اين رو، معلوم نيست آن که به تو وعده ياري داده، برضدت نشورد و با تو نجنگد، يا به رغم اين که تو را بيشتر دوست دارد، اما به خاطر مال و منال با تو به نبرد و مخالفت برنخيزد.»

با اين که، امام سخن وي را قبول داشت، اما حاضر به پذيرش آن نشد.

4. ابن عباس نيز امام را از رفتن بازداشت و دليل آورد : آنان که را دعوت کرده اند، با امير خود ننگيده اند و دشمن را نرانده اند و شهر و ديار را به دست خود نگرفته اند، بلکه امام را درحالي دعوت مي کنند که اميرشان بر آنان چيره و حاکم است و کارگزارانش ماليات شهرها را گرد مي آورند. با اين وضع، گویا امام را به جنگ فراخوانده اند و اطمینانی نیست از امام پشتیبانی و حمایت کنند، بلکه از مخالف ترین مردم برضد امام نشوند!

ابن عباس، باريگر امام را از رفتن برحذر داشت و اين گونه سخنان را دوباره گفت و به امام توصيه کرد به يمن رود، زيرا دژها و دره ها دارد و زميني گسترده و پهناور است. ابن عباس افزود :

«پدرت در آنجا شيعيان و پيرواني دارد و تو دور از مردمان خواهي بود. مي تواني بریشان نامه بنويسي و پيك و فرستادگانت را بفرستي و جاياگهت را سفت و محکم کنی. در اين صورت، اميدي هست، يار و ياوراني که دوست داري، با خير و خوشي نزد تو آیند.»

امام با اطمینان و قدرت پاسخ داد :

«ديگر کار از کار گذشته است.» (2)

5. وقتي محمدبن حنفیه توصیه کرد به عراق نرود، امام فرمود دراین باره خواهد اندیشید، اما سپیده دم کوچید. ابن حنفیه سبب را پرسید، امام فرمود :

«پس از آن که از تو جدا شدم، رسول خدا را در خواب دیدم که به من فرمود : «اي حسين! بیرون رو، که خدا خواسته تو را کشته راه خود بیند.»

ابن حنفیه پرسید : پس چرا زنان را همراه مي بري؟! فرمود :

«خدا خواسته آنان به اسارت روند!»

6- ابن عمر امام را از رفتن نهي کرد وگفت : اگر بروي، کشته خواهي شد. زيرا نشانه ها و ظاهر، حال گوياي سرانجام امام بود. قطعاً آنچه را ابن عمر مي فهميد، بر امام پوشيده نبود.

7- فرزدي بدو گفت : دل هاي مردم با توست، اما شمشيرهايشان برتوست.

8- بشر بن غالب عرض کرد : دلها با توست و شمشيرها با بني اميه.

عبدالله بن جعفر نيز امام را بازداشت و گفت : مشفقانه مي گويم دراین راه هلاکت تو و درماندگي اهل بيت است. امام حسين (ع) بدو فرمود :

«رسول خدا را در خواب دیدم و به آنچه اکنون انجام مي دهم، فرمانم داد.»

ابن عباس گفت : پدر و مادرم فدایت باد! رسول خدا چه فرمود؟ امام همان پاسخ پيش را داد. ابن عباس پرسید :

ثمره اش چیست؟ امام فرمود :

« به من فرمان و مأموريتي داده اند و درآن باره با تو سخني نخواهم گفت تا با پروردگار دیدار کنم.»

این روایت آنچه را در درون امام بود و جز خواهد نمی دانست تأیید، بلکه تأکید می کند. خداوند به آنچه می باید رخ دهد، حکم خواهد کرد و کارها در دست خداست.

9- وقتي خبر شهادت مسلم و هاني و عبدالله بن يقطر را براي امام آوردند، امام به يارانش فرمود : «شيعيان ما،

یاری ما را وانهادند، هرکس از شما می خواهد، برود.» و پس از جدایی بسیاری از همراهان، امام با کسانی که از مدینه همراهش بودند و عده کمی دیگر تنها ماند. عمرو بن بوذان به ایشان توصیه کرد برگردد و عرض کرد: «به خدا سوگند! جز با نیزه ها و شمشیرها روبه رو نخواهی شد.» عمرو، امام را از رفتن باز داشت، چون آنان که به ایشان نامه نوشته بودند، دیگر متعهد نبودند درجنگ و نبرد، امام را یاری کنند.

امام فرمود:

«وضع برای من آشکار است، اما کسی نمی تواند برخاست خدا چیره شود. به خدا سوگند! مرا رها نخواهند کرد تا این که قلبم را از درونم بیرون کشند. به خدا قسم! حتی اگر در پناهگاه جنبیده ای باشم مرا بیرون خواهند کشید تا بکشند!»

10- وقتی به عراق می رفت، برنامه ای به بنی هاشم نوشت:

«هر که به من بپیوندد، شهید خواهد شد و هرکه از من جا بماند و عقب افتد به رستگاری و موفقیت نخواهد رسید.»

11- به هنگام رفتن از مدینه و وداع، قبرجدش را زیارت کرد و گفت:

«دست از زندگی شستم و عزم عمل به فرمان خدا را دارم و مرگ مراقب من است، مبادا از آن بگریزم.»

سپس به خواهرش زینب فرمود:

«خواهرم! اگر مرغ سنگخوار را به حال خود واگذارند، شب درجای خود خواهد خوابید اما چه کنم که دست از من برنمی دارند.»

نیز پیش از نبرد، با خود می خواند:

«ای روزگار! اف بر تو که چه دوست بدی هستی!» چنان که به هنگام بیرون رفتن از مکه فرمود:

«مرگ بر بنی آدم حق و رواست.»

بنابراین، به سبب حکمتی که خدای سبحان می دانست، اراده الهی چنین شد که امام حسین، جان خود و خاندان و یارانش را برای دین خدا- که جدش بدان خاطر برانگیخته شده بود- فدا کند

حکمت قیام

شهادت امام، پایه های دولت بنی امیه را سست و از بین برد و امام حسین، جاودانه ماند، زیرا برای حق زیست و با حق بود و در راه حق به شهادت رسید.

رد انگیزه سیاسی، غیبی، قبیله ای و شخصی

حرکت امام حسین از مکه به عراق، حرکتی است که به آسانی نمی توان با معیارهای حوادث عادی، آن را ارزیابی و نسبت به آن حکم کرد، زیرا از نادرترین جنبش های دینی یا فراخوان سیاسی تاریخ است که هر روز تکرار نمی شود، و هر کس نمی تواند بدان قیام کند، و اگر رهبر نهضت راه درست را پیمود، به اتفاق نظر فقط به یک علت باشد یا اگر بپذیریم به راه اشتباه رفته است، همگان به یک دلیل معتقد باشند.

گاه، پیمودن درست ترین یا نادرست ترین راه برای جنبش، بسته به فرقی کوچک است که به هدف دست یابد، یا نه، لذا، مستعد است که به نقیض خود بیانجامد. جنبشی چنین، گونه ای از ماجراجویی ماجراجویان سیاست یا قراردادی سوداگران تجارت یا ابزاری برای دستیابی به دنیا نیست که به حکم دین تن دهد، یا دنیا تن به حکم و

خواسته آن دهد، بلکه وسیله ای معتقد ساختن خود و دنیا به یک دیدگاه میان دیدگاه هاست. دیدگاهی که رهبر نهضت به ایمان دارد و می داند آن مردمان به آن راه را باور ندارند. اما به هر رو، او به قیام و عمل خود ایمان دارد، چه مردم بپذیرند یا نپذیرند. برای او کشته شدن در راه هدف با مردن طبیعی، برابر است و چه بسا به کشته شدن، رغبت بیشتر داشته باشد.

بنابراین قضاوت درباره درست یا نادرست بودن نهضت حسینی نمی تواند توسط مزدوران چاپلوسی انجام شود که از شمشیر حکومتی می هراسند و در پی عطا و بخشش آند، چنان که دیگر مزدبگیران که از چیزهای دیگر جز تیغه حکومت می ترسند یا برخوردار از پاداش و بخش غیردرباری اند، حق قضاوت و داوری ندارند. داوری درباره درستی یا نادرستی قیام حسینی، بسته به دو امر است که با اوضاع مختلف زمان و حکومتگران دگرگون نمی شود. این دو امر، یکی انگیزه های درونی است که بسته به طبیعت ثابت آدمی است، دوم: دستاوردهای قابل مشاهده است که همگان آن را می پذیرند. اگر جنبش حسینی برضد یزید را با این دو معیار بسنجیم، خواهیم گفت، او به راه درست رفته است.

این انگیزه های، امام را به کاری واداشت که انجام داد. دیگران نیز اگر این انگیزه ها را داشتند، جز به راه امام نمی رفتند. برای آدمیزاده هزارادن بار بهتر است که کرداری مانند حسین داشته باشد که یزیدبن معاویه را به خشم آورد، تا این که بر خلق و خویی باشد که موجب خشنودی یزید شود.

نخستین مطلبی که شایسته است برای درک انگیزه های درونی امام در آن وضع محنت بار و دردناک بدانیم، این است که بیعت با یزید نمی توانست پابرجا بماند یا ادامه یابد، زیرا هر حاکم و خلیفه ای می باید خردمند باشد و خلق و خویی درست داشته، از سلامت تدبیر برخوردار باشد، که یزید چنین نبود. وی آنچه را که هر دولتی به شدت بدان نیازمند بود، به شوخی می گرفت، و امیدی به صلاح و اصلاح وی نبود. گزینش وی برای ولایتعهدی، معامله ای آشکار بود که هرکس بدان راضی شده، بها و پاداش موافقت و همراهی خود را گرفته و هرکه به یاری یزید برخاسته یا کارگزار و مزدبگیر او شده، آشکارا مال و منال ستانده بود. بسیار شگفت خواهد بود از حسین بن علی که بخواهند باچنین کسی بیعت کند و نزد مسلمانان درستکارش بخواند.

امام حسین (ع) یا می بایست بیعت ویاری یزید را بپذیرد، یا خروج و قیام کند، زیرا نمی گذاشتند خود را کنار بکشد، چه به سودش باشد، یا به ضررش. برخی مورخان شرق شناس و شرقیان کج فهم، حقیقت فوق را فراموش می کنند و به هنگام ارزیابی نهضت حسینی، بهای لازم را به وضعی که امام با آن رو دررو بود نمی دهند! شایسته بود، اینان به یاد می داشتند مسأله عقیده دینی از نظر حسین (ع) شوخی یا معامله بردار نیست. او مردی بود، که به شدت به احکام اسلام پایبند بود و باور بسیار داشت که اجرا نکردن حدود دینی، بزرگترین بلا برای دین و دینداران و برای همه امت عربی در حال و آینده. امام مسلمان و زاده محمد (ص) بود و اگر اسلام کسی هدایت درونی باشد، هدایت حسین، درونی و به سبب آن بود که از خاندانی والا است.

دستاوردهای حرکت

درمورد دستاوردهای جنبش- اگر نگاهی فراگیر بدان بیفکنیم- خواهیم فهمید بیش از نتایج و ثمره های بیعت است. امام در همان سال که قیام کرد، کشته شد و یزید در کمتر از چهارسال بعد، مرد. شش سال از قتل امام نگذشته بود، که قاتلان کربلا به سزای عمل خود رسیدند و دولت بنی امیه پس از این، حتی به اندازه عمر یک انسان پایدار نماند و بیش از شصت و اندی سال نپایید.

قتل حسین، دردکشنده ای بود که بر پیکره دولت اموی نشست تا آن را از پا درآورد و پیام حسینی، ندا و نوای هر دولتی شد که به دل ها و جسم ها راه داشت.

فشرده سخن آن که : خروج حسین، از حجاز به عراق جنبش توانمندی بود و انگیزه هایی داشت (که هرکس را به قیام وامی داشت) اما به آسانی نمی توان این انگیزه ها را انگاشت یا آن ها را برشمرد.

این جنبش به نتایج تأثیرگذار خود رسید، زیرا نهضتی فراتر از افراد است و نسل ها را فراخواهد گرفت.

شهید چه کسی است جز انسانی که می خواهد خلق و خوی زشت روزگار را دگرگون کند و گواه وجود خیر در طبیعت انسانی است، در وقتی که خیر و خوبی، نایافت ترین چیز در دنیا است.

امام (ع) در زمانی در پی خلافت راشدین! بود که دیگر نام و نشانی از خلافت راشدین نمانده بود. درگیری میان حسین (ع) و یزید، نخستین تجربه از نوع خود، پس از زمان پیامبر و خلفای بعد از وی است، که امام در این نبرد جان خود را نثار کرد، چون شهادت، از جان گذشتگی است.

حسین (ع) پدر شهیدان و سرچشمه شهادت است که هنوز می جوشد و در تاریخ بشر، کسی با او برابری نخواهد کرد.

انگیزه عقیدتی

بی تردید قیام حسین با عقیده بیشتر پیوند دارد تا با سیاست و جنگ ؛ زیرا پس از آن که در زمان خلافت معاویه ؛ ارزش ها و ضد ارزش ها مسخ و دگرگون شد اما در پی آن بود که بسیاری از مسایل عقیدتی را اصلاح کند 0

معاویه سلطنت خود را فقط با زور و قدرت حفظ و پشتیبانی نمی کرد ؛ وی از ایدئولوژی مدد می گرفت که در عمق عقیده مسلمانان ریشه کرده بود 0 معاویه به مردم می گفت : او و علی (ع) در این که چه کسی شایسته خلافت است ؛ داوری دا به خداوند واگذار کردند و خدا به نفع او و بر ضد علی (ع) رای داد (3) چنان که وقتی می خواست برای فرزندش یزید از مردم حجاز بیعت بستاند ؛ اعلان کرد : انتخاب وی برای خلافت ؛ قضا و قدر بوده مردم در انتخاب رهبران خود اختیاری ندارند 0

اندک اندک ذهن مسلمانان بدین سو میرفت که هر چه خلیفه دستور دهد حتی اگر بر خلافت طاعت الهی باشد، قضای خداست که برای بندگان نوشته و خواسته است

قیام دینی

ماربین، شرق شناس آلمانی، قیام حسین را فقط جنگی میان دو قبیله بنی هاشم و بنی امیه نمی داند، به رغم آن که برخی شرق شناسان در این باره حکم و قضاوتی سطحی کرده اند، وی معتقد است : امام از آغاز تدبیر داشت و هنگام ثمربخشی قیام را می دانست.

بنابراین، جنبش حسین برضد یزید، تصمیم راسخ انسانی دریا دل بود که بر وی مشکل بود تن به سازش دهد. چنان که به دنبال پیروزی عاجل و کوتاه مدت نبود. وی با اهل و عیالش قیام کرد تا پس از مرگش به پیروزی پایدار و دراز مدت دست یابد و ارزش هایی را زنده کند که جز با قیام و شهادت احیا نمی شدند. گویا (4) حسین جز قیام، راهی برای خود نمی دید و به توصیه و صلاحدید دیگران، بی اعتنا بود. او به یمن نرفت تا جنگ به دراز نکشد و خون ریزی نشود، مبدا وی را به فتنه انگیزی و شکستن طاعت و وحدت متهم کنند، در نتیجه درستی حرکت و اقدامش مخدوش گردد، چنان که با یاران حجازی اش، در آنجا قیام نکرد، مبدا آنان که مشروعیت

قیامش را به دلیل هتک حرمت حرم نمی پذیرفتند، با وی به نبرد برخیزند، درنتیجه امام به هدفش نرسد.

به همراه بردن زن و فرزند

امام، اهل و عیالش را با خود برد تا مردمان کردار و برخورد نامشروع و غیرانسانی دشمنانش را ببینند. درنتیجه، خون به ناحق ریخته اش در صحرای کربلا پایمال نشود، چنان که می بایست گواهان عادل در کربلا باشند و آنچه را بین او و دشمنانش رخ داد ببینند، تا دشمن نتواند بر او تهمت و افترا زند. خانم دکتر بنت الشاطی می گوید :

«زینب، خواهر حسین، لذت پیروزی را بر ابن زیاد و بنی امیه حرام کرد و درجام پیروزمندان، زهرکشنده ریخت. باعث و بانی تمامی قیام های سیاسی بعدی، یعنی قیام مختار، شورش ابن زبیر، سقوط دولت اموی، ... و ریشه دواندن مذهب شیعه، زینب بود.»

عملیات شهادت طلبانه؟!

بدون تردید حسین (ع) دست به عمل انتحاری نزد تا بگویند خود را به هلاکت انداخت، بلکه حجت را بر دشمن تمام کرد و جای عذر و بهانه ای برایشان نگذاشت که بدان خونش را ریزند، چون وی جنگ را آغاز نکرد و اندکی پیش از شروع جنگ، میان دشمن ایستاد و برایشان سخن گفت و مجالی برای مردم فریبی و مکر دشمن باقی نگذارد. از آنان پرسید که به چه سبب با او می جنگند، درحالی که خونی طلب ندارند و مالی از آنان غصب نکرده است. بعد افزود که آیا دراین که وی پسر دختر پیامبرشان است تردید دارند و اگر قیام و خروج کرده، مگر جز به سبب نامه ها و درخواست های عراقیان است که امام را فراخوانده و دعوت کردند؟!

بنابراین آنچه گفتیم، تمامی اقدامات حسین، نقشه و تدبیر حساب شده و مدبرانه ای بود تا به اهداف بلند مدت دست یابد. شاید این صحیح ترین دیدگاه است، تا این که بگوییم جنبش، جنگی بین هاشمیان و امویان بود. اگر وی در پی پیروزی نظامی و قبیله ای بود، با یاران حجازی اش، در همان جا قیام می کرد، چنان که بعید است بگوییم، حسین پیروزی را بر مرگ ترجیح می داد، زیرا حتی برای پدرش به رغم آن که خلیفه ای شجاع و دلاور بود، پیروزی دربرخی جنگها مثل صفین سخت و مشکل بود، چنان که برای برادرش، در زمانی که خلیفه بود و یارانش بسیار و گردا گرد وی بودند، پیروزی مشکل می نمود. نیز معقول نیست بگوییم، درحالی که مکر و فریب اهالی عراق را می دانست، به اینان اعتماد کرده باشد.

این چنین، جنبش سیاسی- عقیدتی حسینی، انگیزه های قیام را می نمایاند، گرچه در هنگامی که امام با توصیه و سفارش دیگران (به عدم قیام) مخالفت می کرد، اهداف نهضت روشن نبود. قیام برضد یزید، گریزناپذیر بود، زیرا بیعت با وی، گناهی بود که عذری نداشت و به بهانه تقیه نمی شد، دست در دست یزید نهاد.

نظریات شرق شناسان

شرق شناسان، جنبش حسین (رضی الله علیه) را به انگیزه سیاسی یا نظامی می دانند و انگیزه های دینی و دستاوردهای بلند آن را در نظر نمی گیرند، اما باید گفت اگر شورشی نظامی باشد و شکست خورده، نمی بایست تأثیری بر جا بگذارد، چه در زمینه سیاسی و چه عقیدتی، درحالی که جنبش حسین چنین پیامد تأثیرگذاری داشت. تاریخ نیز سراغ ندارد پیرومندان جنگ، انگشت پشیمانی و ندامت همانند آنان که در کربلا جنگ را بردند، بگذرند.

برخی مستشرقان، حکم ناجوانمردانه و بی رحمانه ای درباره حسین (رضی الله عنه) دارند و او را متهم می کنند از درک و فهم انگیزه های جنبش خود ناتوان و عاجز بود و حرکتی کور نمود و سوء تدبیر و ارزیابی نادرست وی باعث شد شاهد کشته شدن فرزندان و خاندانش باشد، درحالی که می دانست، ناگزیر همگان کشته خواهند شد. نمونه ای از آنچه این مستشرقان می گویند، گفته فلوزن آلمانی در کتاب «خوارج و شیعه» است. وی می نویسد : «حسین بلندپروازی کرد به مانند کودکان، که دست دراز می کنند تا ماه را به چنگ آورند. حسین بزرگترین ادعاها را داشت، اما حتی برای دستیابی به کوچکترین هدف تلاش نکرد و کار را به دیگران واگذار کرد تا به خاطر او همه کار بکنند و در نخستین هماورد، شکست خورد و خواست عقب نشینی بکند اما دیگر دیر بود. در نتیجه بدین بسنده کرد که شاهد و ناظر کشته شدن یارانش در جنگ به خاطر خویش باشد، اما او تا لحظه آخر جان خود را حفظ کند. قتل عثمان، تراژدی بود اما قتل حسین، نمایشی منفعلانه بود، گرچه عیوب و نارسایی های شخصیتی حسین پوشیده می ماند، زیرا خون پیامبر در رگهای وی جاری است و از اهل بیت است.»

«گولد زیهر» یهودی! معتقد است : «حسین در پی شیعیان بی خرد و کوتاه بین افتاد. اینان حسین را درگیر نزاع خونینی با غاصبان اموی کردند.»

«سر ویلیام مور» مانند سرلشگری امور را تحلیل می کند که هر انقلاب و قیامی را فتنه می داند... تمامی این مطالب تهمت و افتراست و گروهی از مستشرقان، ما را عادت داده اند که کاملاً به دور از حقیقت، به ارزیابی مسایل بپردازند.

امام حسین مصمم بر قیام بود و شکستش، دور از ذهن وی نبود. همانطور که پیشتر گفتیم مخلص ترین افراد، از جمله ابن عباس، ابن عمر، عموزاده اش (عبدالله بن جعفر)- به وی توصیه کردند خروج ننماید یا اگر مصمم بر خروج است، به یمن برو، زیرا پدرش در آنجا شیعیانی دارد، افزون بر این، دور از مقر خلافت (دمشق) است، اما نپذیرفت. نیز از وی خواستند اهل بیتش را در حجاز بگذارند، اما سرباز زد. امام پیش از بیرون رفتن از مدینه، بر قبر رسول خدا ایستاد و گفت :

«چگونه پیروانم را فراموش کنم؟ من جان خود را برای آنان فدا خواهم کرد!»

سپس از قبر کناره گرفت و به خود گفت :

«در پس حجاب تن، شهادت را که دیرزمانی است مشتاق آنم، می بینم و اکنون، هنگام رهایی است. من دست از زندگی شسته ام و تصمیم دارم به آنچه خدا خواسته است، عمل کنم.»

حسین به هنگام خروج و قیام، آنقدر که به مرگ می اندیشید، در فکر پیروزی و ظفر نبود. وقتی ابن عمر با امام وداع می نمود، عرض کرد : «تو را به خدا می سپارم و می دانم کشته خواهی شد!»

فرزند و عیال و خانمان را چه کند؟

حسین (رضی الله عنه) با اهل بیت و زنان بیرون آمد. آیا درست آن نبود که به تنهایی خروج کند، نه با زنان و فرزندان؟ پیشتر پاسخ دادیم : به همراه بردن اهل و عیال بدان خاطر بود که شاهدانی بر رفتار نامشروع و غیرانسانی دشمن وجود داشته باشند.

«عقاد» می گوید : متأخران نمی توانند با عقل و عادات و سنت های خود درباره موضوعی همانند این داوری کنند، زیرا این مسأله ای است که باید با خرد و عادات قبایل عرب در این گونه رخدادها قضاوت کرد. به همراه بردن زنان و فرزندان، سنتی عربی بود و اینان همراه نیروهای تحت فرماندهی، به جنگ فرستاده می

شدند، نیز همراهی با نیروهایی که ممکن بود بجنگند یا کارشان به صلح بیانجامد. جنگجویان ذي قار، زنان خود را همراه داشتند و پیش از شروع جنگ، بند کجاوه شترها را بریدند تا زنان و ناموس آنها وسیله فرار نداشته، جنگجویان برای حفظ اینان بر سر غیرت آیند. مسلمانان و مشرکان زنان خود را در جنگهای زمان پیامبر (ص) همراه داشتند. در جنگ روم، مسلمانان، زنان برگزیده قریش را با خود بردند و رسول خدا (ص) یک یا چند تن از همسرانش را در جنگها و غزوات همراه داشت. این سنتی ریشه دار در عرب بود که بدین وسیله می خواستند بر عزم راسخ و نیت راستین خود در آنچه پیش رو داشتند، گواه گیرند. در معلقه ابن کلثوم، اشاره ای اجمالی بدین عادت عربی از زمان های کهن است. وی می گوید :

«همراه ما دختران زیبارویند، که دغدغه آن داریم نصیب دشمن و موجب خواری ما شوند. زنان برای اسب های ما علوفه تهیه می کردند و می گفتند شوهران ما نیستند، اگر از حریم ما دفاع و پاسداری نکنید؛

علي آثارنا بیض حسان / نحاذر آن تقسم أو تهونا
یقتن جیادنا و یقلن لستم / بعولتنا اذا لم تمنعونا»

امام حسین (رضی الله عنه) مردم را به جهادی فرا می خواند، که اگر جنگ بر آنان قطعی می شد، بیم آن نداشتند چه بر سرشان یا فرزند و اموالشان آید، زیرا اینان با جهاد در پی ارزش هایی والاتر و گرامی تر از جان و فرزند و مال بودند. شرط مردانگی نبود که وی مردم را به کاری بخواند، اما خود پیشاپیش در انجام آن کار نباشد. حسین که می خواست قیام کند، می بایست قویترین دلیل و حجت را داشته باشد تا بر دشمن، اتمام حجت کرده، اگر بر امام چیره می شدند و سعی و تلاش امام به ثمر نمی نشست، حجت و دلیلی بر ضد آنان باشد. در این صورت، دشمن پیروزمند به همان اندازه که ظفر یافته بود، مورد بغض و خشم قرار می گرفت، آن اندازه که وضع غالب و مغلوب برعکس می شد. در این صورت، وی گرچه به ظاهر شکست خورده بود، اما پیروز و غالب بود و دشمنان منفورترین مردمان می گشتند.

مسلمانی که به خاطر اصل و نسب شریف امام، ایشان را یاری می کرد، حال که امام با اهل و عیالش است، بیشتر او را یاری می دهد وگرنه به هیچ وجه یار و یاور او به شمار نخواهد آمد. و بالاخره استاد ملطاوی معتقد است : حسین (رضی الله عنه) اهل بیتش را با خود برد، زیر می ترسید مورد اهانت یا ستم قرار گیرند و از حمایت وی دور باشند و راهی به آن نداشته باشد.

پی نوشت ها :

1- ابوالشهدا، عقاد.

2- امام این مثل عربی را آورد که «سبق السیف العذل» یعنی پیش از آن که بتوان کار را اصلاح کرد، از دست رفته است.

3- الامامة و السیاسة، ابن قتیه.

4- نظریة الامامة، دکتر احمد صبحی.